

The Basics of Scientometrics in Humanities and the Necessity of Forming a School of Scientometrics in it

Reza Gholami*

Somaye Esmaalizade**

Abstract

Scientometrics has played an important role in assessing and evaluating research performance in recent years. This science analyzes the growth and evolution of research over time by referring to standardized data of university research, especially bibliographic information. In fact, scientometrics, or the science of measuring science helps promote researchers, universities, and research centers through principled evaluation and ranking and leads to a better understanding of their strengths and weaknesses, playing an important role in public policymaking and scientific governance. Apart from the debate over the validity of scientometrics and the possibility of indigenous scientometrics, which is itself controversial in the academic community, whether scientometrics follows the same principles and logic in all sciences or needs a different logic for humanities scientometrics is one of the concerns of humanities scholars. This article, considering a general concept of philosophy and foundations of sciences and inspired by Lakatos and Mouffe's theory, uses descriptive and analytical methods to justify, on the one hand, the relative independence of humanities scientometrics from absolute scientometrics, and on the other hand, the possibility of forming a school of humanities scientometrics. Since the formation of the school of humanities scientometrics requires a practical depiction of it, six practical questions have been raised in this article based on qualitative research methods and initial answers have been provided to these questions.

Keywords: Scientometrics School, Humanities, Philosophy, Localization, Scientific Communities, Scientific Network, Scientific School, Science Governance.

* Assistant Prof., Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (Corresponding Author),
gholami.sadra@gmail.com.

** PhD Student of Futures Studies, Member of Institute for Cultural, Social and Civilization Studies.
somaye.esmalizade@ut.ac.ir

Date received: 2023/04/25, Date of acceptance: 2023/07/21



مبانی علم‌سنجی در علوم انسانی و ضرورت شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی در آن

رضا غلامی*

سمیه اسمعیلی‌زاده**

چکیده

در سال‌های اخیر، علم‌سنجی نقش مهمی در سنجش و ارزیابی عملکرد پژوهشی داشته است. این علم رشد و تکامل پژوهش را در طول زمان با مراجعه به داده‌های استانداردشده پژوهش‌های دانشگاهی، به‌ویژه اطلاعات کتاب‌شناختی، تجزیه و تحلیل می‌کند. در واقع، علم‌سنجی یا همان دانش سنجش علم با ارزیابی و رتبه‌بندی اصولی پژوهش‌گران، دانشگاه‌ها، و مراکز پژوهشی به ارتقای آن‌ها کمک کرده و به شناخت بهتر نقاط قوت و ضعف آن‌ها منجر می‌شود و نقش مهمی را در سیاست‌گذاری عمومی و حکم‌رانی علمی برعهده دارد. در این میان، جدای از مبنامندی علم‌سنجی و به‌تبع آن امکان بومی‌سازی علم‌سنجی که در جای خود از مباحث مناقشه‌برانگیز جامعه علمی به‌شمار می‌رود، این‌که آیا علم‌سنجی در همه علوم از مبانی و منطقی واحدی تبعیت می‌کند و یا باید برای علم‌سنجی علوم انسانی به‌دنبال منطق متفاوتی بود، یکی از دغدغه‌مندی‌های اصحاب علوم انسانی است. این مقاله، با در نظر گرفتن مفهومی عام از فلسفه و مبانی علوم و با الهام از نظریه لاکلا و موفه، از روش توصیفی و تحلیلی استفاده کرده تا از این طریق، ضمن توجیه علمی لزوم استقلال نسبی علم‌سنجی علوم انسانی از مطلق علم‌سنجی، امکان شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم انسانی را مورد بررسی قرار دهد. از آن‌جاکه شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم انسانی نیازمند ارائه تصویری عملی از آن نیز است، شش سؤال کاربردی در این مقاله براساس روش تحقیق کیفی مطرح و پاسخ‌های اولیه‌ای به این پرسش‌ها ارائه شده است.

* استادیار علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)، gholami.sadra@gmail.com

** دانشجوی دکتری آینده‌پژوهی و عضو پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی،
somaye.esmalizade@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۳۰



کلیدواژه‌ها: مکتب علم‌سنجی، علوم انسانی، فلسفه، بومی‌سازی، مجامع علمی، شبکه علمی، مکتب علمی.

۱. مقدمه

درباره «علم‌سنجی» (scientometrics) تعاریف گوناگونی ارائه شده است. بروسیلفسکی (Brusilovsky) نخستین کسی است که به تعریف علم‌سنجی می‌پردازد. وی علم‌سنجی را مجموعه‌روش‌های صحیح ریاضی در مطالعات علم می‌داند. هیتون (Hiton) معتقد است علم‌سنجی رویکرد علم برای اندازه‌گیری علم است، به طوری که نشان‌دهنده قواعد کمی و عینی آن باشد. براون (Braun) و همکارانش علم‌سنجی را با جنبه‌های کمی تولید، اشاعه، و استفاده از اطلاعات علمی مرتبط می‌دانند. به عقیده وینکلر (Vinkler) علم‌سنجی حوزه‌ای از علم است که با جنبه‌های کمی افراد، گروه‌ها، موضوع‌ها، و پدیده‌ها در علم و روابط آن‌ها با یکدیگر سروکار دارد. وی هدف از علم‌سنجی را آشکارسازی ویژگی‌های پدیده‌های علم‌سنجی و فرایندهای موجود در پژوهش علمی برای مدیریت مؤثرتر علم معرفی می‌کند. او علم‌سنجی را علم معرفتی نمی‌داند، بلکه علمی در علم برای علم می‌داند (محمدیان و نگهبان ۱۳۹۳). شاید گویاترین تعریف برای این دانش مجموعه تحقیقاتی باشد که در آن‌ها پیشرفت علم از ره‌گذر بررسی ساختار، مکانیسم، روابط متقابل و نیز بهره‌وری علم با روش‌های ریاضی و آماری مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرد. در واقع، در حال حاضر، علم‌سنجی یکی از رایج‌ترین روش‌های ارزیابی فعالیت‌های علمی و پژوهشی دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی از سوی مراجع سنجش و رتبه‌بندی علمی جهان به‌شمار می‌رود.

علم‌سنجی بالمعنی الاعم را می‌توان به‌عنوان مطالعه و جوه کمی ارتباطات علمی، شیوه‌های تحقیق و توسعه، و سیاست‌های علم و فناوری (S&T) تعریف کرد. بنابراین علم‌سنجی دانشی برای سنجش و تحلیل علم است که عمر چندانی ندارد. واقعیت این است که ارائه مستمر شاخص‌های علم‌سنجی، که توصیف‌کننده وضعیت پژوهش در جوامع تخصصی و علمی گوناگون است، می‌تواند عنصری مؤثر و تحول‌آفرین به‌منظور مدیریت تحقیق و سیاست‌گذاری و چگونگی تخصیص بودجه و امکانات در ساحت پژوهش محسوب شود و لذا فهم و کاربرد علم‌سنجی برای کشورهای در حال پیشرفت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

نمی‌توان انکار کرد که علم‌سنجی با کتاب‌سنجی (bibliometrics) هم‌پوشانی‌هایی دارد؛ چراکه علم‌سنجی عمدتاً از روش‌های کتاب‌سنجی الهام می‌گیرد و روش‌شناسی خود را با بهره‌گیری از تحلیل استنادی می‌سازد. کتاب‌سنجی به «کاربرد ریاضیات و روش‌های آماری در کتاب‌ها و سایر اشکال ارتباط نوشتاری» اشاره دارد. این درحالی است که علم‌سنجی به «همه جنبه‌های کمی علم و تحقیقات علمی» اشاره دارد که البته ارتباط آن با جنبه‌های کیفی قابل‌انکار نیست. به بیان واضح‌تر، علم‌سنجی جنبه‌های کمی تولید، انتشار، و استفاده از اطلاعات علمی را با هدف دستیابی به درک بهتر مکانیسم‌های تحقیق علمی به‌عنوان یک فعالیت اجتماعی تجزیه و تحلیل می‌کند. در این شرایط، شاخص‌های کیفی نیز باید براساس فرمولاسیون مشخص به شاخص‌های کمی تبدیل شوند.

بحث از علم‌سنجی زمانی مطرح می‌گردد که در ایران مکانیسم‌های مستقل و بومی‌شده‌ای برای سنجش پژوهش‌ها وجود ندارد و اغلب به استفاده از آمار پایگاه‌های استنادی بین‌المللی بسنده می‌شود. این پایگاه‌ها بیش‌تر براساس آمار مقالات انگلیسی ارائه‌شده توسط دانشگاه‌ها به سنجش و رتبه‌بندی وضع پژوهش در کشورمان می‌پردازند.

در سال‌های اخیر، بومی‌سازی علم‌سنجی، یکی از دغدغه‌های نظام حکمرانی در ایران بوده است. بومی‌سازی علم تعاریف گوناگونی دارد، در یک تعریف ساده از منظر نگارنده، بومی‌سازی علم عبارت است از انطباق شکل‌گیری، تکامل و کاربرد دانش با فرهنگ، اکوسیستم و جغرافیا، و اهداف اختصاصی‌ای که یک کشور برای پیشرفت خود برگزیده است. در بومی‌سازی علم دو رویکرد عمده نهفته است؛ رویکردی که بومی‌سازی علم را به معنی بی‌نیازی به اتصال به شبکه جهانی علم دانسته و برای ارتباط و تعامل علمی با جهان بهایی قائل نیست و رویکردی که، علاوه بر بهادادن به بومی‌سازی علم و منظورکردن آن به‌مثابه پاره‌ای از علم‌سنجی واقع‌گرا، بنای بر اتصال به شبکه جهانی علم و بهره‌گیری از مزایای فراوان آن دارد.

مبانی علم‌سنجی بحث اصلی در هرگونه بومی‌سازی از جمله بومی‌سازی با تأکید بر اتصال به شبکه جهانی علم است. آیا علم‌سنجی از فلسفه یا مبانی هستی‌شناختی و به تبع آن معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی برخوردار است؟ یا در صورت سایه‌انداختن نگاه پراگماتیستی به علم‌سنجی، جست‌وجو برای روشن‌شدن فلسفه علم‌سنجی چندان ثمربخش نخواهد بود؟

واقعیت این است که نگاه پراگماتیسم به علم‌سنجی هرچند فوایدی را در توسعه علم‌سنجی در پی دارد، از دقت علم‌سنجی و انطباق آن با تحولات اجتماعی که زمینه (context) اصلی رشد علم است به‌شدت خواهد کاست.

مسئله این مقاله دقیقاً از دل بحث حول علم‌سنجی متولد می‌شود و به دنبال این است تا، ضمن بررسی نیاز علم‌سنجی به مبانی فلسفی، جزئیات این امر را مورد مطالعه قرار دهد. در صورتی که برای علم‌سنجی مبانی فلسفی مشخصی بتوان در نظر گرفت، از این پس باید به جای سخن گفتن از علم‌سنجی واحد از علم‌سنجی‌های بی‌شمار سخن گفت که البته در منطقه‌ای مهم با یکدیگر اشتراکاتی نیز خواهند داشت. در مقاله حاضر، هرچند در درجه اول مطلق علوم مدنظر است، اما تمرکز بر روی علوم انسانی است که مواجهه آن با بومی‌سازی علم ملموس‌تر از سایر علوم است.

از آن‌جا که امروزه پایگاه‌های استنادی علوم مرز روشنی میان علوم انسانی و سایر علوم قائل نیستند، می‌توان از طریق اثبات مبانی فلسفی علم‌سنجی برای علوم انسانی، مرز علم‌سنجی مطلق علوم و علوم انسانی را مشخص کرد. این مقاله نهایتاً کل این دستاورد را در قالب شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم انسانی توصیف کرده و برای عینیت‌یافتن آن پیش‌نهادهایی را ارائه کرده است که بخشی از آن‌ها جنبه کاربردی دارند.

وقتی از مبانی فلسفی برای علم‌سنجی علوم انسانی صحبت می‌شود، دو تلقی عمده می‌تواند مدنظر باشد: نخست، روح علم‌سنجی که مانند اکسیژن در هوا همه‌جای علم‌سنجی هست و بدون آن علم‌سنجی حیات خود را از دست می‌دهد و دوم، اساس و پایه‌ای است که ساختمان علم‌سنجی بر روی آن استوار می‌شود.

وقتی از مبانی یک دانش صحبت به عمل می‌آید، معمولاً منظور پیش‌فرض‌ها، اصول علمی، یا باورهای اعتقادی و حتی فرهنگی کلانی است که دانش بر آن‌ها استوار است. با این حال، به نظر می‌رسد می‌توان هر دو تلقی را باهم ادغام کرد، به طوری که مبانی هم پایه و تکیه‌گاه باشد و هم فراتر از آن جوهر و روح یک دانش.

در این جا هدف بررسی آن چیزهایی است که می‌توان از آن‌ها به منزله مبانی کلان البته از جنس فلسفی برای علم‌سنجی در نظر گرفت. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مبانی فلسفی یک نوع خاص از مبانی است که پایه و اساس و جوهر یک دانش را عمدتاً در هستی و وجودشناسی یک دانش جست‌وجو می‌کند و به تبع آن و بر حسب نیاز، وارد معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، و انسان‌شناسی نیز می‌گردد.

از حیث نظری، مقاله حاضر نظریه لاکلا و موفه (Laclau and Mouffe) را برای صورت‌بندی علمی مباحث برگزیده است. در این نظریه صورت‌بندی نظام‌مند از نظریه گفتمان به وسیله ایجاد زنجیره به هم پیوسته از مفاهیم جدید محقق می‌شود و ایجاد چنین زنجیره‌ای را به ابزاری کارآمد برای شناخت و تبیین پدیده مورد نظر تبدیل می‌کند (یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹: ۲۶).

مبنتی بر نظریه لاکلا و موفه، روش این مقاله با اتکا به مطالعات اسنادی از جنس توصیفی – تحلیلی است و منابع آن نیز از جنس منابع کتاب‌خانه‌ای است. در این جهت، ابتدا ضمن تبیین فشرده دانش علم‌سنجی و توجیه پایه‌مندی آن وارد ساختار علوم انسانی شده است و لزوم برخورداری این علوم از علم‌سنجی مستقل را مورد بررسی قرار می‌دهد. در مرحله بعدی، این مقاله به شش سؤال کلیدی کاربردی پاسخ می‌دهد که روش آن کیفی و تهیه مصاحبه با شماری از متخصصان است. از آن‌جا که یکی از پیش‌نهادهای کانونی مقاله ضرورت شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم انسانی است، بحث مستقلی درباب معنا و مبنای مکتب علم‌سنجی علوم انسانی نیز ارائه می‌شود.

۲. پیشینه

باین که علم‌سنجی جنبه‌های مختلف پویایی علم و فناوری را مطالعه می‌کند، اما در عمل حول یک مفهوم اصلی توسعه یافته است و آن هم مفهوم «استناد» (citation) است. اهمیت مفهوم استناد توسط یوجین گارفیلد (Eugene Garfield) در دهه ۱۹۵۰ شناسایی و سپس، «نمایه استنادی علوم» (science citation index) ایجاد شد. گارفیلد، برای دریافت میزان استناد به مقالات و کتاب‌ها، «مؤسسه اطلاعات علمی» (Institute for Scientific Information) را به‌عنوان پایگاه داده این محصولات علمی تأسیس کرد. هدف اولیه ISI ارزیابی این محصولات نبود، بلکه به پژوهش‌گران در جست‌وجوی مؤثرتر ادبیات تحقیق و امکان کشف نویسندگان ناآشنا کمک می‌کرد. در سال ۱۹۶۳، پرایس (Price) یکی از نخستین کسانی بود که به اهمیت شبکه مقالات و نویسندگان پی برد و به تجزیه و تحلیل فرایندهای علم‌سنجی پرداخت. وی برخی از مشکلات اساسی را که باید توسط علم‌سنجی مورد توجه قرار می‌گرفت، شناسایی کرد. او علم‌سنجی را علم علم معرفی کرد (Mingers and Leydesdorff 2015). در واقع، علم‌سنجی از زمان پیدایش خود تحت عنوان مطالعه علم شناخته شد و دانشمندان علوم اجتماعی که محققان کلیدی این پروژه بودند و تمرکزشان بر تولید علم بود، به تدریج به سمت علوم انسانی و اجتماعی (humanities and social sciences) روی آوردند و دریافتند که کاربرد علم‌سنجی برای مطالعه علم در مطالعات علوم انسانی، علوم اجتماعی، و هنر نیز مفید است (Sooryamoorthy 2020: 74). بنابراین، خیلی زود SCI به «نمایه استنادی علوم اجتماعی» (Social Science Citation Index) و «نمایه استنادی علوم انسانی و هنر» (Art & Humanities Citation Index) پیوست. در سال ۱۹۶۹، نالیمف (Nalimov) و مولچنکو (Mulchenko) واژه نائوکومتریال (Naukometriya) معادل روسی اصطلاح علم‌سنجی را ابداع کردند که اغلب برای مطالعه جنبه‌های مختلف

ادبیات علم و فناوری استفاده می‌شد. در سال ۱۹۷۸، با دایرشدن بنیاد مجله علم‌سنجی در مجارستان توسط تاییر براون این اصطلاح به رسمیت شناخته و گسترده شد. این نشریه توسط انتشارات الزویر (Elsevier) در آمستردام منتشر می‌شد و آکادمی علوم مجارستان مقالاتی در حوزه علم‌سنجی در آن به چاپ می‌رساند (Hood and Wilson 2001). در سال ۱۹۹۲، مؤسسه اطلاعات علمی (ISI) توسط مؤسسه علمی تامسون روتیرز (Thompson Reuters) خریداری شد و فعالیت‌های این مؤسسه ذیل دو زیرمجموعه وب علم (Web of Science) و وب دانش (Web of Knowledge) شروع به کار کرد. از مهم‌ترین فعالیت‌های این مؤسسه انتشار نام مجلات معتبری است که به نام مجلات ISI شناخته می‌شوند و ضریب تأثیر آن‌ها (impact factor) است (Mingers and Leydesdorff 2015).

در ایران نیز، بحث تولید علم برای نخستین بار در سال ۱۳۶۵ در دانشگاه تهران مطرح شد. از سال ۱۳۷۹ به بعد، بحث تولید علم در حوزه پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری مطرح شد. بیش‌ترین آثار حوزه علم‌سنجی در دهه ۱۳۸۰ منتشر شد. در این دهه، اهمیت پرداختن به بحث علم‌سنجی و استفاده از این شیوه برای سنجش میزان تولیدات علمی به دلیل افزایش انتشارات علمی و ایجاد پایگاه‌های اطلاعاتی برای سازمان‌دهی و انتشار این منابع بسیار بیش‌تر از گذشته شد (وبگاه دانشگاه علوم پزشکی ایران ۱۳۹۹).

از سال ۱۳۸۷، ایران با ایجاد پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)، تلاش کرد تا ضمن نمایه‌سازی نشریات معتبر کلیه کشورهای اسلامی در تمام حوزه‌های موضوعی و به زبان‌های مختلف، به منظور ایجاد یک شبکه علمی در جهان اسلام، ارزیابی مستمر نشریات با هدف ارتقای شبکه علمی کشورهای اسلامی را دنبال کند. علاوه بر این، رتبه‌بندی و ارزیابی دانشگاه‌های دنیا، کشورهای اسلامی، و نیز کشورمان براساس شاخص‌های موردتوافق یکی دیگر از وظایف ISC است.

به نظر می‌رسد تأسیس این پایگاه گامی مهم در جهت استقلال مثبت دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی ایران و کشورهای اسلامی از پایگاه‌های استنادی علوم کشورهای غربی باشد؛ با این حال، به نظر می‌رسد این پایگاه هنوز با رسیدن به اهداف خود، که مهم‌ترین آن بومی‌سازی و در نظر گرفتن اقتضانات خاص کشورهای اسلامی از جمله ایران است، فاصله دارد.

۳. بحث

پرسش مهم و تعیین‌کننده‌ای که در مطالعه علم‌سنجی قابل طرح است، این است که آیا علم‌سنجی را می‌توان متناسب با نظریه‌های مختلف در فلسفه، خاصه فلسفه علم، یا برحسب

مرزهای میان علوم و رشته‌های هر علم و هم‌چنین برحسب مقاصد و چشم‌اندازهای کلان و خردی که برای علم در جوامع گوناگون وضع می‌شود، تقسیم‌بندی کرد؟ در پاسخ به این پرسش مهم قصد مطلق‌گویی نیست، اما واقعیت علم‌سنجی در جامعه علمی جهانی نشان می‌دهد به دلایلی که جزئیات آن باید در مجال دیگری بررسی شود، علم‌سنجی یک‌دستی را بر تنوع و تکثر ترجیح می‌دهد و لذا تاکنون به‌دنبال تحمیل استانداردها و شاخص‌های یک‌سان و حتی متدولوژی مشابه در سنجش و ارزیابی علم در تراز ملی، منطقه‌ای، و جهانی بوده است. شاید دلیل اصلی آن این باشد که امروز پیشرفت علم بیش از هرچیز در خدمت نظام لیبرال – سرمایه‌داری است و این نظام منافع حیاتی خود را در خطی و امتدادی تعریف‌کردن علم و به‌تبع آن واردسازی ظرفیت‌های همه کشورهای در یک میدان یا شبکه واحد جست‌وجو می‌کند.

۱.۳ رابطه علم‌سنجی و علوم انسانی

برای تعریف علوم انسانی می‌توان به دو رویکرد متفاوت روی آورد. رویکرد نخست که عمدتاً مدرن و پوزیتیویستی است، علوم انسانی را توصیف، تبیین، و پیش‌بینی وقایع و پدیده‌های اجتماعی تلقی می‌کند، اما رویکردهای عام دیگری نیز هستند که علوم انسانی را شاخه‌های دانشی توصیف می‌کنند که به انسان‌ها و فرهنگ آن‌ها یا روش‌های تحقیقی تحلیلی و انتقادی برگرفته از درک ارزش‌های انسانی و توانایی منحصربه‌فرد روح انسانی برای بیان خود می‌پردازند. در این صورت، علوم انسانی شامل مطالعه همه زبان‌ها و ادبیات، هنر، تاریخ، و فلسفه است (بریتانیکا).

درواقع، تعریف نخست از علوم انسانی با بعضی تعاریف سنتی از علوم انسانی، که بیش‌تر این علوم را در قامت حکمت نظری و عملی و حتی در درجه بعدی ادبیات و هنر و پیوند این‌ها با یک‌دیگر در نظر می‌گیرند، متفاوت است، ولی به‌نظر می‌رسد تعریف دوم نسبت چندانی با علوم انسانی جدید ندارد و چنانچه این‌گونه تلقی‌ها به علوم انسانی مبنا قرار گیرد، نه‌تنها علوم انسانی به‌جای علم به معرفت تعلق خواهد داشت، بلکه بسیاری از کارکردهای خود را که برحسب زیست مدنی انسان معاصر ضروری به‌نظر می‌رسد از دست خواهد داد. باوجوداین، به‌نظر می‌رسد حتی در تعریف جدید از علوم انسانی هم می‌توان بدون حذف یا به‌حاشیه‌راندن علم از حکمت نظری و عملی به‌مثابه هسته سخت یا فُندانسیون علوم انسانی بهره برد و البته این بهره‌گیری حتماً در ساخت و مکانیسم علوم انسانی نیز تأثیرات مهمی خواهد داشت.^۱ آنچه در علم‌سنجی مهم است که موردعنايت قرار گیرد، اعتبار یا کارایی استانداردها و شاخص‌های علم‌سنجی و هم‌چنین روش‌های ریاضی و آماری در علوم انسانی

است. واقعیت این است که با تعریف جدید از علوم انسانی هم نمی‌توان در همه زمینه‌ها علوم انسانی را (آن‌هم با رشته‌های مختلف) هم‌راه با سایر علوم در یک ترازوی واحد موردسنجش قرار داد. به بیان دیگر، با آن‌که دانش علم‌سنجی نمی‌تواند به شاخص‌های کیفی مختلف تکیه نداشته باشد، نه تنها و جاهت تبدیل شاخص‌های کیفی به کمی و کارآیی مکانیسم آن در علوم انسانی محل پرسش است، بلکه این دقت‌نظر در برخی صاحب‌نظران وجود دارد که ممکن است در مسیر تبدیل شاخص‌های کیفی به کمی بخشی از اعماق و پیچیدگی‌های علوم انسانی از دست برود و این امر لزوم تفاوت قائل شدن بین علوم انسانی و سایر علوم در علم‌سنجی را یادآور می‌شود.

هرچند نظریه‌پردازان و طرف‌داران تکنیک‌های کتاب‌سنجی و علم‌سنجی درباره کاربرد برخی شاخص‌ها در علوم انسانی و اجتماعی بسیار تردید دارند، در حال حاضر سیاست علمی جهان این است که تولیدات علمی در علوم انسانی و اجتماعی با روش‌ها و شاخص‌های کتاب‌سنجی (براساس ضریب تأثیر، انتشار در اکثر مجلات استنادشده، استنادها و مشاهده در پایگاه‌های داده «معتبر»، و غیره) ارزیابی شود.^۲ این در حالی است که علوم اجتماعی و انسانی تنها کارکرد علمی ندارند. مقالات به زبان‌های ملی منتشر می‌شوند و اساساً برای ارتباطات علمی نیستند، بلکه برای گروه مخاطبان بزرگ‌تری طراحی شده‌اند. این بدان معناست که مقالات و کتاب‌های علوم انسانی و اجتماعی فراتر از علوم طبیعی دارای اهداف فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، و سیاسی نیز هستند. واقعیت این است که علوم انسانی و اجتماعی در درجه اول به تحقیق و ترویج هویت فرهنگی و ملی می‌پردازند. بنابراین، مقالات این حوزه را نمی‌توان با استانداردهای دقیق ارتباطات علمی برگرفته از علوم طبیعی، پزشکی، و مهندسی سنجد. بدیهی است که کارکردهای فرهنگی، آموزشی، سیاسی، و تربیتی جزء لاینفک مسئولیت اجتماعی و علمی نویسنده حوزه علوم انسانی و اجتماعی است.^۳ بنابراین، فعالیت آن‌ها را می‌توان با ضریب تأثیر (influence factor) اندازه‌گیری کرد، نه با ضریب تأثیر که کاربرد تحت‌اللفظی روش‌های علم‌سنجی بر آن اصرار دارد (Pečarić 2013: 351-356)؛ زیرا یکی از دغدغه‌های اصلی پژوهش‌های این حوزه نشان‌دادن تأثیر پژوهش یا ارزشی است که پژوهش در افزایش رقابت علمی و تعالی کشور، خلق ثروت، تولید، و رفاه اجتماعی ایجاد می‌کند (Reale et al. 2017). مشکل دیگری که در بحث علم‌سنجی علوم انسانی وجود دارد طبقه‌بندی رشته‌های زیرمجموعه علوم انسانی است. به‌عنوان مثال، در دسته‌بندی سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (Organization for Economic Co-Operation and Development) رشته‌های علوم انسانی شامل ده رشته‌اند، اما این تقسیم‌بندی در شاخص مرجع اروپایی برای علوم انسانی

(European Reference Index for the Humanities) پانزده رشته و در مرکز منابع علوم انسانی آمریکا (Humanities Resources Center) یازده رشته را در بر می‌گیرد. هم‌چنین، در علوم انسانی که مجموعه‌ای ناهمگون از رشته‌هاست، تنوع و تفاوت‌های عمده‌ای در الگوهای انتشاراتی بین رشته‌های مجلاتی مانند زبان‌شناسی و رشته‌های مبتنی بر کتاب مانند مطالعات ادبی و مطالعات دینی وجود دارد (Hammarfelt 2016). در برخی رشته‌ها مانند تاریخ یا ادبیات کتاب‌ها مهم‌ترین و حتی تنها روش پذیرفته‌شده برای انتقال دانش هستند، درحالی‌که در برخی رشته‌های دیگر مانند زبان‌شناسی مقالات جای‌گزین کتاب شده‌اند و از کتاب‌ها برای فراگیری دانش در کلاس درس استفاده می‌شود (Van den Akker 2016).

در ادامه بحث در این زمینه توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد.

۲.۳ تکیه‌گاه علم‌سنجی در همهٔ علوم و در علوم انسانی

این‌که آیا علم‌سنجی در هر علمی، به‌ویژه علوم انسانی، به تکیه‌گاه نیاز دارد یا خیر، مستلزم روشن‌شدن منظور ما از تکیه‌گاه است. به‌نظر می‌رسد می‌توان برای تکیه‌گاه چند معنی عمده را در نظر داشت:

یک. فلسفه به‌معنای هستی‌شناسی که منظور فلسفهٔ ارسطویی است که در طول تاریخ بسط و عمق و حتی تحول یافته و حتی فلسفهٔ اسلامی از آن منشعب شده است. البته می‌دانیم که فلسفهٔ اسلامی با تحولات قابل‌توجهی روبه‌رو بوده است؛

دو. فلسفه به‌معنای معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی که تمام تمرکز خود را بر روی امکان شناخت و شرایط، محدوده و ساختار آن، و هم‌چنین امکان و چگونگی دستیابی به باور موجه می‌کند؛

سه. هرگونه تعقل و استدلال آزاد برای یافتن پرسش‌های اساسی دربارهٔ خود، جهان، و رابطهٔ انسان با جهان با روش‌های گوناگون و با رویکرد این جهانی؛

چهار. فلسفهٔ علم به‌معنای رایج که هرچند با کارکردهای گوناگون فلسفه به‌ویژه با قرائت معرفت‌شناسی قلمرو مشترک دارد، بالاستقلال درصدد روشن کردن پیش‌فرض‌های احتمالی در علوم، ماهیت گزاره‌های علمی، و هم‌چنین بحث دربارهٔ روش‌شناسی علوم و غیره است؛

پنج. هرگونه اهداف و سیاست‌های مدیریتی حاکم بر پیشرفت علم که ممکن است با رویکردی پراگماتیستی و بی‌توجه به فلسفه از سوی حاکمیت علمی تعیین گردد.

در این بحث، وقتی از تکیه‌گاه برای علم‌سنجی صحبت می‌شود، بدون آن‌که تلقی‌های گوناگون از تکیه‌گاه‌های علم‌سنجی و کارکردهای متنوع آن‌ها نفی شود، منظور فلسفه به‌معنای

هستی‌شناسی است. به نظر می‌رسد کم‌تر کسی از دانشمندان علم‌سنجی، طی تقریباً هفت دهه گذشته، منکر نیاز علم‌سنجی به هرگونه تکیه‌گاهی بوده‌اند، هرچند این تکیه‌گاه را در خوش‌بینانه‌ترین نگاه فلسفه علم و در بدبینانه‌ترین نگاه اهداف و سیاست‌هایی تشکیل داده است که به‌نحو پراگماتیستی برای رشد علم تعیین شده و البته به مباحث نظری حول علم تاحد زیادی بی‌تفاوت است.^۴

۳.۳ رابطه فلسفه و علوم

چنانچه پیش‌تر بیان شد، وقتی می‌توان از رابطه علوم و فلسفه سخن گفت که منظور از فلسفه و هم‌چنین علم مشخص باشد. در منظر فلاسفه کلاسیک، که شامل اکثر فلاسفه اسلامی هم می‌شود، فلسفه از دو راه به علوم اعم از آن‌که جنس آن علوم از معرفت باشد یا دانش کمک می‌کند: یکی از راه اثبات موضوعات غیربديهی و دیگری از راه اثبات کلی‌ترین اصول و مبانی که به مجموع آن‌ها اصول موضوعه هم اطلاق می‌شود؛ به همین دلیل از فلسفه به مادر علوم تعبیر شده است. متقابلاً علوم نیز از دو مسیر به فلسفه کمک می‌کنند: یکی از راه اثبات مقدمه برای بعضی از براهین فلسفی و دیگری از راه ارائه مسائل جدید برای تحلیل‌های عقلانی (مصباح یزدی ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۴).

با این حال، چند نکته مهم قابل توجه است. اولاً، فلسفه کلاسیک از اواخر قرن هجدهم به بعد تقریباً در زمره علوم غریبه قرار دارد و علم اثبات‌گرا یا تفسیری توجیهی برای در نظر گرفتن علوم غریبه، که جزء علوم تحقیق‌ناپذیر تلقی می‌شوند، به‌عنوان تکیه‌گاه پیدا نکرده است و آن را به‌نوعی پارادوکسیکال قلمداد می‌کند. ثانیاً، فلسفه از دکارت (Descartes) به بعد، علاوه بر پیوند با ریاضیات، به‌سمت پیوند با عقل ابزاری و محاسباتی و سپس در سده‌های بعد به‌سمت علم تفسیری حرکت کرده است و مهم این است که فلسفه جدید نه ادعایی برای اثبات اصول موضوعه همه علوم دارد و نه اساساً چنین توانی دارد. ثالثاً، بیش‌تر قرائت‌ها از علم مدرن، با نفی قطعیت و به‌تبع آن مبنایینی برای علم، نسبت را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های علم پذیرفته و اصل وجود تکیه‌گاه برای خود را به‌چالش کشیده است. اوج نسبیّت را می‌توان در رویکرد کارل پوپر (Karl Popper) به علم توصیف کرد. با این وصف، فلسفه کلاسیک دیگر نقشی در شکل‌دهی به فندانسیون علوم ندارد. البته، دانشمندان پست‌مدرن لزوم وجود تکیه‌گاه برای علم (نه لزوماً علوم انسانی) را مجدداً مورد توجه قرار می‌دهند، اما روشن است که تکیه‌گاهی که امثال ویتگنشتاین متأخر (Wittgenstein Late)، کوهن (Cohen)، لاکاتوش (Lakatos) یا فایرماند

(Feyerabend) از آن صحبت می‌کنند، چیزی فراتر از بازی زبانی یا روش زندگی نیست و لذا چنین تکیه‌گاهی هرچند علم را از معضل نسبی‌گرایی افراطی نجات می‌دهد، ولیکن یک تکیه‌گاه موقت است، نه دائم و با شکل‌گیری دگرگونی‌های عظیم فرهنگی و اجتماعی جای خود را به تکیه‌گاه جدید می‌دهد. علاوه بر این، این تکیه‌گاه ضرورتاً از طریق سنج‌های عقلانی قابل‌ارزیابی نیست. به بیان دیگر، هرچند روش زندگی در یک جامعه سکه رایج محسوب می‌شود، نه تنها ضرورتی برای عقلانی‌بودن آن (به معنای خرافی و موهوم‌نبودن) وجود ندارد، بلکه حتی غیراخلاقی‌بودن آن نیز برای علم اهمیت چندانی ندارد.

۴.۳ مبنای‌گرایی؛ از حداکثرگرایی تا تعادل

همان‌طور که اشاره شد، در فلسفه کلاسیک، که فلسفه اسلامی را نیز باید در طول آن در نظر داشت، هیچ علمی بی‌نیاز از مبانی فلسفی نیست، اما به نظر می‌رسد بتوان مبنای‌گرایی در علم را به سه نوع عمده تقسیم کرد؛ نوع اول با تقلیل علم به معرفت و در نظر گرفتن بدیهیات و هم‌چنین شهود عرفانی به عنوان تکیه‌گاه معرفت تلاش می‌کند تا مبانی معرفت را به مبانی‌ای تشکیک‌ناپذیر تبدیل کند. این که چنین معرفتی دقیقاً چه نسبتی با علوم انسانی جدید دارد، بحثی است که در جای خود محل توجه است، اما روشن است که نمی‌توان سهم این معرفت را در پایه‌های علوم انسانی به کلی نادیده گرفت. به این نوع مبنای‌گرایی که در سده‌های اخیر بیش‌تر در فلسفه صدرایی ظهور و بروز پیدا کرده است، مبنای‌گرایی حداکثری مبتنی بر علم حضوری یا شهودی اطلاق می‌شود. نوع دوم به دلیل عدم درک صحیح واقعیت‌های علم و مضیق‌هایی که در شناخت و کشف وجود دارد، به دنبال اثبات صدق گزاره‌های پایه‌ای و ایجاد بنیادهای کاملاً قطعی برای علم است و تلاش می‌کند ردپای نسبیت را در مبانی علوم پاک کند. هرچند این نوع رویکرد به مبنای‌گرایی در اتمسفر علم ثابت‌زاست، با واقعیت‌های علم و تجارب طولانی بشر در این ساحت سازگار نیست و سر بزنگاه علم را با شکنندگی شدیدی روبه‌رو خواهد ساخت. نوع سوم به دلیل مواجهه واقع‌بینانه‌تر با علم و فهم موانع جدی‌ای که پیش‌روی شناخت و کشف قرار دارد، یقین را دُرّ کم‌یابی می‌داند که جز در بخش مرکزی هسته سخت مبانی علوم و در قامت بدیهیات اولیه، در جای دیگر به راحتی پیدا نمی‌شود و لذا در عین حال که مبنای‌گراست، جز نقطه کانونی هسته سخت مبانی علوم، لایه‌های پیرامونی این هسته سخت را از جنس گمان‌های معتبر تلقی می‌کند که امکان تغییر آن‌ها بر اثر نقد هیچ‌گاه منتفی نیست. در نگاه پیشرفته‌تر به مبنای‌گرایی فلسفه نیز نیازمند پیوند میان برهان و تفسیر است. ممکن است نتیجه

برهان را بتوان از طریق اتکا به بدیهیات اولیه قطعی تلقی کرد، اما نتیجه تفسیر را نمی‌توان به راحتی قطعی تلقی کرد، لذا هر جا که در فرایند قیاس تفسیر حضور پیدا کند، به سختی بتوان به اتکا به صرف برهان به نتایج قطعی دست یافت؛ چراکه لااقل مقدمات برهان از طریق تفسیر با پرسش‌های جدی تفسیری روبه‌رو خواهد شد. بر این اساس، اکثر نتایج براهین فلسفی را باید ظنون معتبر و اطمینان‌آور تلقی کرد و نه بیش‌تر که هیچ‌گاه از تیغ نقد جان سالم به‌در نخواهند برد. شاید بتوان از ظهور پدیدارشناسی و فلسفه تحلیلی در قرن بیستم به منظور افزایش عمق و واقع‌بینی در فلسفه و نیز تعادل‌بخشی به فلسفه کلاسیک و اسلامی در نسبتش با علوم الهام گرفت، هر چند می‌دانیم لااقل دنیای متفاوت فلسفه اسلامی با دنیای این مکاتب فلسفی چیزی نیست که قابل انکار باشد (همان: ۱۲۱-۱۲۸).

ثمره این بحث را می‌توان این‌گونه بیان کرد که اگر مبنای متعادلی را بپذیریم و منظورمان از مبنا همان فلسفه اسلامی تحول‌یافته باشد، فلسفه نقش تعیین‌کننده‌ای را در شاخص‌های پایه‌ای علم‌سنجی (منظور شاخص‌های کیفی) ایفا خواهد کرد و این نقش شرایط علم‌سنجی را تا حد قابل توجهی تغییر خواهد داد. در این جا می‌توان جهت تقریب به ذهن، به برخی از مهم‌ترین شاخص‌های کیفی که می‌توانند با همه اختلاف‌نظرها در ذیل اتمسفر فلسفه اسلامی شکل پیدا کنند نظیر هستی‌شناسی الهی، انسان‌شناسی فطری، معرفت‌شناسی حقیقت‌گرا، یا اصالت نسبی جامعه اشاره کرد. هر کدام از این‌ها جهت پژوهش و به تبع آن نحوه سنجش آن را تغییر می‌دهند.

۵.۳ چگونگی حضور فلسفه در معماری علم‌سنجی

بر فرض که علم با وجود نسبییت حاکم بر آن معماری‌پذیر باشد، نحوه حضور فلسفه در این معماری، البته با رویکرد متعادل به مبنای‌گرایی، موضوعی است که باید مورد بررسی قرار گیرد. همان‌طور که اشاره شد، علوم انسانی جدید چیزی جز توصیف، تبیین، و پیش‌بینی واقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی نیست و تجویز هم در علوم انسانی وجهی غیرمستقیم و زیرپوستی دارد. با همه این‌ها، هرگونه توصیف، تبیین، و پیش‌بینی‌ای را نمی‌توان خالی از تکیه‌گاه در نظر داشت. هر چند تکیه‌گاه به‌مثابه زیربنای علوم انسانی تلقی می‌شود، تأثیرات آشکار و پنهان آن در روبنای علوم انسانی (یعنی از متدولوژی‌ها تا کارکردهای آن در عمل و غیره) قابل انکار نیست. از این بحث نه تنها می‌توان نتیجه گرفت که علم‌سنجی نمی‌تواند مبانی علوم را در سنجش نادیده بگیرد، بلکه علم‌سنجی خود مانند همه علوم از جمله علوم انسانی دارای مبانی است و بسته به

جنس مبانی‌ای که برای علم‌سنجی انتخاب و اثبات می‌شود، علم‌سنجی می‌تواند رویکردهای متفاوتی به علم، استانداردها، شاخص‌ها، و شیوه‌سنجش آن داشته باشد. برای مثال، نه فقط علم‌سنجی متعلق به علوم انسانی بهره‌مند از مبانی منشأیافته از فلسفه اسلامی با علوم انسانی برخوردار از مبانی ساخته‌شده از هر یک از فلسفه‌های غربی متفاوت است، بلکه خود علم‌سنجی نیز در هر اتمسفری ظهور کند، مبانی فلسفی متناسب با همان اتمسفر را خواهد داشت. پس در چنین شرایطی سخن گفتن از علم‌سنجی واحد نیز دیگر وجه منطقی نخواهد داشت، بلکه باید از «علم‌سنجی‌های بسیار» سخن گفت. شاید برخی از بروز چنین نظریه‌ای با عنوان «علم‌سنجی‌های بسیار» نوعی حرکت به سمت آنارشیسم علمی تعبیر کنند، اما واقعیت این است که حتی در علم‌سنجی‌های بسیار نیز منطقه مشترک وجود دارد و همین منطقه مشترک می‌تواند فرصت‌های شبکه‌ای شدن پیشرفت علم و توسعه تعاملات پژوهشی در دنیا را تاحدی حفظ کند، با این تفاوت که این نوع نگاه به علم‌سنجی نه فقط شرایط واقع‌بینانه‌تری را بر سنجش علم فراهم می‌کند، بلکه آزادی در پژوهش را، که بر اثر خطی نگاه کردن به رشد علم به شدت محدود شده است، تأمین خواهد کرد. مطمئناً این آزادی می‌تواند امواج تازه‌ای از نوآوری و خلاقیت را به‌ویژه در علوم انسانی در پی داشته باشد.

در ادامه، به پرسش‌های شش‌گانه‌ای که در ابتدای بحث مطرح شد پاسخ‌های اجمالی داده می‌شود.

۱. هم‌پوشانی علم‌سنجی علوم انسانی و سایر رشته‌های علمی کجاست؟

در شرایطی که علوم دائماً با یک‌دیگر ارتباط و تعامل داشته و منطقه مشترک آن‌ها رو به گسترش است، نمی‌توان علوم انسانی را در حوزه علم‌سنجی کاملاً مستقل در نظر گرفت. با این ملاحظه، هم‌پوشانی‌هایی در علم‌سنجی علوم انسانی و سایر علوم وجود دارد که در چند عرصه از جمله روش‌شناسی‌های مشترک، محیط مواجهه یا درگیری انسان، جامعه انسانی و طبیعت بالمعنی الاعم و محیط مواجهه یا درگیری انسان با تکنیک و صنعت از جهات فرهنگی، حقوقی، اقتصادی، و سیاسی قابل توجیه است؛ البته منظور از علوم انسانی «humanities» است، نه «human sciences» که شامل فلسفه و حتی با تسامح هنر نظری هم می‌شود.

۲. شاخص‌های علم‌سنجی تحقیقات علوم انسانی و ضرایب آن‌ها کدام‌اند؟

ابتدا ذکر این نکته ضروری است که شاید بهتر باشد میان علم‌سنجی و عالم‌سنجی تفاوت قائل شویم. به نظر می‌رسد امروز در کشور ما میان این دو خلط آشکاری صورت

گرفته است. اگر بخواهیم صرفاً از باب صورت‌بندی مسئله نصاب‌های عمومی در تحقیقات علوم انسانی را ذکر کنیم، این نصاب‌ها می‌توانند به شرح زیر فهرست شوند. ضمناً این موارد شاخص‌هایی عمومی است که می‌توان آن‌ها را به همین صورت و سپس برحسب اقتضائات رشته‌های مختلف به «اچ- ایندکس H-index» تبدیل کرد:

یک. میزان مسئله‌مندی محقق و ارتباط مسئله‌های انتخاب‌شده با مرز علمی و نیازهای کشور؛

دو. قدرت توصیف، تبیین، و تحلیل کلی و جزئی مسئله در پژوهش‌ها؛

سه. برخورداری تحقیقات از پایه‌های فکری روشن و بروز و ظهور مناسب آن پایه‌ها (پایه‌مندی تحقیقات منافاتی با نسبی‌گرایی متعادل ندارد)؛

چهار. تعلق پژوهش‌ها به گستره علمی و مکتب فکری مشخص و روشن‌بودن مرزهای آن با سایر گستره‌ها و مکاتب فکری؛

پنج. توانایی طرح پرسش‌های جزئی و دقیق در تحقیقات؛

شش. میزان بی‌پیشینه یا کم‌پیشینه‌بودن کارها (پیش‌برد ذره‌ای دانش به جلو)؛

هفت. قدرت انتخاب روش مناسب و به‌جریان‌انداختن روش در جان تحقیقات؛

هشت. میزان بهره‌گیری از ابزارها و فناوری‌های پژوهشی کارآمد و هم‌سو در تحقیقات؛

نه. توانایی صورت‌بندی علمی تحقیقات براساس روش‌شناسی منتخب؛

ده. توانایی تتبع دقیق دیدگاه‌ها و نظریات مرتبط با تحقیقات؛

یازده. قدرت نقد نظریه‌های رقیب در تحقیقات؛

دوازده. توانایی طرح ایده یا دیدگاه نو و بی‌سابقه در تحقیقات؛

سیزده. میزان واری‌امور عینی مرتبط با تحقیق و انطباق تحقیق با جامعه در پژوهش‌ها؛

چهارده. میزان استفاده از منابع درجه اول در پژوهش‌ها؛

پانزده. فراوانی ارجاعات در پژوهش‌ها؛

شانزده. قدرت نتیجه‌بخش کردن تحقیقات (پاسخ درخور به پرسش‌های طرح‌شده).

مبانی علم‌سنجی در علوم انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۱۲۱

حال چنان‌چه به‌صورت کاملاً فرضی بخواهیم ضریب‌هایی برای شاخص‌های بالا منظور کنیم، ضریب‌بندی زیر‌الهام‌بخش خواهد بود. البته آن‌چه در پایین آمده است، علاوه بر ضریب‌بندی شاخص‌ها، ضریب‌بندی قالب‌های تحقیقات نیز است:

یک و دو / ۱۵، دو تا شش / ۲۰، هفت / ۱۰، هشت و نه / ۵، ده و یازده / ۱۵، دوازده / ۲۵، سیزده تا شانزده / ۱۰ (جمع ضرایب: ۱۰۰):

قالب‌های اصلی علم‌سنجی در پژوهش‌های علوم انسانی و ضرایب آن‌ها:

یک. طرح پژوهشی / ۱۵؛

دو. کتاب ماحصل تحقیق / ۱۰؛

سه. مقاله در مجلات معتبر به‌ترتیب در سه نوع (ریویو؛ نوآوری، و دائرةالمعارفی) / ۲۰؛

چهار. کرسی نقد و نوآوری / ۲۸؛ (البته به‌نظر می‌رسد نوآوری آن‌قدر مهم است که می‌تواند ۱۰۰ درصد هم محاسبه شود؛ یعنی کسی که نوآوری می‌کند درجا حداقل یک مرتبه ارتقا پیدا کند. یعنی اگر استادیار است، دانشیار و اگر دانشیار است، استاد شود. حتی بعضی نوآوری‌ها آن‌قدر مهم است که می‌تواند درجا فرد را به بالاترین مرتبه یعنی استادی ارتقا دهد).

پنج. هدایت پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و رساله‌های دکتری / ۷؛

شش. سخن‌رانی‌های علمی در سمینارهای داخلی و بین‌المللی / ۱۰؛

هفت. اثرگذاری قاعده‌مند در جامعه علمی به‌صورت سایتیشن، آلمتریکس، و غیره / ۱۰.

البته در این میان می‌توان از برخی فعالیت‌های دیگر نظیر مقالات علمی و پژوهشی و یا راه‌نمایی پایان‌نامه کارشناسی ارشد و رساله دکتری نیز نام برد و برای آن‌ها سهمی قائل شد، اما این امور در استنباط این مقاله جزء شاخص‌های درجه دو و تشویقی محسوب می‌شوند که بسته به نظر هیئت‌امنای هر دانشگاه و پژوهشگاه از امتیازات شناور برخوردار خواهند شد.

۳. مسائل و اقتضائات بومی و اهداف و سیاست‌های توسعه ملی چه سهمی در علم‌سنجی دارند؟

وقتی از علم‌سنجی در ایران سخن به‌میان می‌آید، منطقی‌ایجاب می‌کند که مسائل و اقتضائات بومی، ملی، و حتی دینی در ارزیابی و سنجش رشد دانش در ایران ملحوظ

گردد. برای این که این اثربخشی به نحو قاعده‌مند صورت گیرد، شاخص‌های علم‌سنجی را می‌توان به پنج بخش عمده تقسیم کرد:

یک. شاخص‌های نسبتاً ثابت یعنی همان شاخص‌هایی که متناسب با مبنای فلسفی شکل می‌گیرند و جنبه کیفی پررنگی دارند. پیش‌تر مثال‌هایی درباره این نوع شاخص‌ها زده شد؛

دو. شاخص‌های متغیر مانند شاخص‌هایی که متناسب با نیازهایی برحسب شرایط شکل می‌گیرند. مثلاً شاخص‌های کشورهای در حال توسعه متناسب با سطحی که در آن قرار دارند؛

سه. شاخص‌های فراگیر و جهان‌شمول که شامل شاخص‌هایی می‌شوند که علم به‌مثابه علم در هر نقطه‌ای از جهان و برای همیشه به آن شناخته می‌شود. مانند مسئله‌مندی، حقیقت‌نمایی، و حتی مواردی مانند نوآوری؛

چهار. شاخص‌های بومی (بومی یعنی تحقیق به مقتضای امور بومی که البته بسیار متکثر است/ ناظر به یک نیاز کشور/ یا بسترساز برای پاسخ‌گویی به یک نیاز کشور)؛ پنج. شاخص‌های ترکیبی.

با این تقسیم‌بندی‌ای که ارائه شد، شاخص‌های بومی در جایگاه صحیح خود قرار گرفته‌اند و رشد دانش در کشور و به تبع آن سنجش آن را از رشد علم در جهان جدا نخواهد کرد.

۴. برای تقویت جوامع علمی - تخصصی در علوم انسانی و تبدیل آن‌ها به شبکه چه راه‌کارهایی پیش‌نهاد می‌کنید؟

یکی از بسترهای ضروری برای بسط علم‌سنجی و افزایش کارایی آن تقویت جوامع علمی - تخصصی و تبدیل این مجامع به یک یا مجموعه‌ای از شبکه‌هاست. البته جای این تذکر وجود دارد که فضای مجازی مناسبات قدیم درباره شبکه‌سازی را به هم ریخته است.

در این زمینه چند راه‌کار به نظر می‌رسد:

یک. اهتمام به مرجع‌سازی فردی و گروهی؛

دو. تقویت هویت جمعی؛

سه. جمع بین نسبی‌گرایی معتدل و مرجعیت علمی؛

مبانی علم‌سنجی در علوم‌انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۱۲۳

چهار. ترویج فرهنگ تخصص‌گرایی؛

پنج. گره‌زدن اقتصاد علم با جوامع علمی تخصصی.

البته ایجاد این مجامع و شبکه‌ها آفاتی را نیز برای پیشرفت علمی در پی خواهد داشت. برای نمونه، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یک. مطلق‌اندیشی و استبداد علمی؛

دو. شهرت‌گرایی؛

سه. تابوزدگی؛

چهار. انحصارگرایی.

۵. راه‌کارهای عملی بسط و تثبیت علم‌سنجی در علوم‌انسانی چیستند؟

جدای از مباحث نظری که در این مقاله به‌اختصار ارائه شد، ممکن است این پرسش مطرح شود که برای آغاز چه راه‌کارهایی از جنس عمل برای بسط و تثبیت علم‌سنجی در علوم‌انسانی متصور است؟ به‌نظر می‌رسد چند اقدام عمده در این زمینه مناسب باشد. در این میان، شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم‌انسانی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است:

یک. ارائه تفسیری صحیح و متفق‌از علمیت علوم‌انسانی؛

دو. تغییر فرهنگ علمی در محیط علوم‌انسانی؛

سه. شکل‌گیری یک مکتب (school) در علم‌سنجی علوم‌انسانی؛

چهار. تسری شاخص‌های علم‌سنجی در آموزش مقاطع تحصیلات تکمیلی؛

پنج. شفاف‌سازی مکاتب علمی و فلسفه و روش‌شناسی مقبول در هر یک؛

شش. آموزش علم‌سنجی برای اعضای هیئت علمی؛

هفت. تعریف و توسعه ابزارهای علم‌سنجی در دانشگاه‌ها با بهره‌گیری از هوش

مصنوعی؛

۶. ارتباط علم‌سنجی با آیین‌نامه ارتقای اعضای هیئت علمی علوم‌انسانی چگونه باید باشد؟

به‌نظر می‌رسد هسته اصلی آیین‌نامه ارتقا، که به ارزیابی پیشرفت علمی استادان اختصاص دارد، با دانش علم‌سنجی باید کاملاً منطبق باشد، اما روشن است که همه

آیین‌نامه ارتقا مستقیماً به سنجش رشد علمی استادان اختصاص ندارد. مثلاً عمومی‌سازی، امور فرهنگی، نظم، و سایر مسائل هم در ارتقای یک استاد دخیل است و طبیعی است که این موارد از قلمرو علم‌سنجی خارج است.

۴. نتیجه‌گیری

مکتب فکری یا سنت فکری دیدگاه گروهی است که دارای ویژگی‌های مشترکی از نظر یا دیدگاه یک فلسفه، رشته، اعتقاد، جنبش اجتماعی، اقتصاد، جنبش فرهنگی یا جنبش هنری است. زمانی یک مکتب فکری تازه شکل می‌گیرد که به دلیل کثرت تفاوت‌ها و بروز تعارضات جدی امکان اتحاد فکری با دیدگاه‌های موجود وجود نداشته باشد.

بنابه آنچه شرح داده شد، وقتی از مکتب علم‌سنجی علوم انسانی صحبت به میان می‌آید، منظور مجموعه دیدگاه‌هایی است که علم‌سنجی متمایزی را براساس مبانی و نیز اقتضائات بومی برای علم علوم انسانی در نظر می‌گیرد و بین خود و علم‌سنجی رایج مرزبندی فکری می‌کند. مشخصه‌های اختصاصی مکتب علم‌سنجی علوم انسانی با سایر مکاتب یا شبه‌مکاتب علم‌سنجی عبارت‌اند از:

یک. برای علم‌سنجی مبانی فلسفی قائل است؛

دو. از جهت معرفت‌شناختی و روش‌شناختی میان علوم انسانی و سایر علوم تمایز قائل می‌شود؛

سه. شاخص‌های علم‌سنجی علوم انسانی را با سایر علوم متفاوت تلقی می‌کند؛

چهار. بومی‌سازی دانش علم‌سنجی در ساحت علوم انسانی را برای پیشرفت علوم انسانی کارساز تلقی می‌کند؛

پنج. درعین‌نگاه بومی به علم‌سنجی علوم انسانی^۵ اتصال به شبکه جهانی علم را ممکن و لازم تلقی می‌کند.

ضمناً، این مطلب را نباید از نظر دور داشت که این نظریه است که به‌طور رسمی موردآزمایش و نقد قرار می‌گیرد، نه مکتب فکری؛ چراکه اگر مکتب را به نظریه‌های متعدد تجزیه نکنیم، امکان آزمون و نقد آن به‌صورت روش‌مند فراهم نخواهد بود.

از باب جمع‌بندی می‌توان به پنج نکته کلیدی اشاره کرد:

یک. علم‌سنجی نمی‌تواند فاقد مبانی و پایه‌های نظری باشد و همین امر موجب می‌شود که بتوان از امکان بومی‌سازی این علوم صحبت به‌میان آورد. این بومی‌سازی لزوماً به‌معنای جداسازی علم‌سنجی از جهان علمی نیست؛

مبانی علم‌سنجی در علوم انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۱۲۵

دو. علم انسانی دارای شرایط و اقتضائاتی خاص خود است و نمی‌توان با علم‌سنجی فعلی، که به همه علوم با یک عینک می‌نگرد، ارزیابی صحیحی از علوم انسانی ارائه داد؛ سه. شکل‌گیری علم‌سنجی علوم انسانی به معنای فقدان هم‌پوشانی میان علم‌سنجی علوم انسانی و سایر علوم نیست؛

چهار. علم‌سنجی علوم انسانی می‌تواند به رشد مضاعف علوم انسانی و مدیریت بهتر آن در نظام آموزش عالی کمک کند. هرچند علم‌سنجی عالم و علم متفاوت است، تأثیر استقلال نسبی علم‌سنجی علوم انسانی از سایر علوم را می‌توان در آیین‌نامه ارتقا نیز لمس کرد؛ پنج. تفکیک علم‌سنجی علوم انسانی از سایر علوم به راحتی میسر نیست و جدای از مقدمات علمی به اتفاق نظر دانشمندان حوزه علوم انسانی نیاز دارد. در این جهت، برای شکل‌گیری علم‌سنجی علوم انسانی نیازمند ظهور یک مکتب جدید علمی تحت عنوان مکتب علم‌سنجی علوم انسانی هستیم. مقدمات نظری و عملی برای شکل‌گیری این مکتب مهیاست، اما تا تبدیل شدن این مکتب به یک تفکر مشترک فاصله زیادی وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره مفهوم علوم انسانی اختلاف نظر وجود دارد و این مقاله سعی کرده است تا با انتخاب دو رویکرد عمده به علوم انسانی از مجموعه تعاریف ارائه شده به یک مخرج مشترک دست یابد. آنچه مهم است، علوم انسانی اگر به مفهوم Humanities قلمداد شود، شامل فلسفه، حکمت، زبان، و هنر نیز می‌شود و چنانچه علوم انسانی به مفهوم Human Sciences منظور نظر قرار گیرد، بیش‌تر رویکرد پوزیتیویستی مدنظر بوده و جنبه‌های معرفتی علوم انسانی جای خود را به جنبه‌های علمی یا Scientific خواهد داد.

۲. از آن‌جاکه در دانشگاه‌های علوم انسانی ایران تا مدت‌ها عمدتاً پژوهش با تألیف و نگارش کتاب یکی تلقی شده است، خیلی از شاخص‌های کتاب‌سنجی، که نسبت به مسئله محوری و نوآوری لزوماً عنایت ندارند، در ارزیابی‌های پژوهش‌های علوم انسانی بر شاخص‌های علم‌سنجی سلطه پیدا کرده‌اند. البته این نکته نباید از نظر دور شود که میان کتاب‌سنجی و علم‌سنجی نیز هم‌پوشانی‌هایی همیشه وجود داشته است.

۳. رابطه علوم انسانی و اجتماعی از جهت منطقی عموم و خصوص مطلق است. هر شاخه‌ای از علوم اجتماعی در دل علوم انسانی جا می‌گیرد، اما در همه‌جا منظور از علوم انسانی علوم اجتماعی نیست. علت این مرزبندی به روش‌های کمی و میدانی‌ای برمی‌گردد که متأثر از ریاضیات در علوم اجتماعی نهادینه شده و گاه مفهوم علوم اجتماعی را با این روش‌ها گره زده است. به این ترتیب وقتی از علوم اجتماعی سخن به میان می‌آید، مراد مباحث نظری اجتماعی نیست.

۴. این‌که علم تکیه‌گاه دارد یا ندارد یا این تکیه‌گاه چه قدر محکم است، یک بحث اختلافی است. در واقع، این‌گونه نیست که همه اصحاب علوم انسانی مبنای را قبول داشته باشند. با این حال، استنباط این مقاله این بوده است که حتی در میان مخالفان مبنای نیز خروج از نسبی‌گرایی افراطی ایجاد کرده تا چیزهایی را به عنوان تکیه‌گاه در نظر بگیرند. مثلاً پوپر با آن‌که با مبنای مخالف است، نهایتاً آزادی و دموکراسی را به عنوان خط قرمز مباحث علوم انسانی پیش‌نهاد می‌کند. نباید از نظر دور داشت که مبنای در میان مسلمانان متأثر از فلسفه اسلامی رواج بیش‌تری دارد.

۵. از منظر این مقاله، مقالات علمی - ترویجی بیش‌تر در فضای علوم پایه معنادارند و طرح و گسترش آن در علوم انسانی از منظر دقیقی تبعیت نمی‌کند.

کتاب‌نامه

محمدیان، سجاد و محمدباقر نگهبان (۱۳۹۳)، *دانش‌نامه آزاد علم اطلاعات و دانش‌شناسی*، برگرفته شده از: http://www.infit.ir/index.php/%D8%B9%D9%84%D9%85_%D8%B3%D9%86%D8%AC%DB%8C.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴)، *آموزش فلسفه*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

وبگاه دانشگاه علوم پزشکی ایران (۱۳۹۹)، برگرفته شده از: <https://www.iums.ac.ir/content/107211/%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE%DA%86%D9%87-%D8%B9%D9%84%D9%85%E2%80%8C%D8%B3%D9%86%D8%AC%DB%8C>.

یورگنسن، ماریان و لوییز فیلیپس (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.

Hammarfelt, B. (2016), "Beyond Coverage: Toward a Bibliometrics for the Humanities", in: *Research Assessment in the Humanities towards Criteria and Procedures*, M. Ochsner, S. E. Hug, and H. D. Daniel (eds.), 115-132, Springer Open.

Hood, W. W. and S. W. Concepcion (2001), "The Literature of Bibliometrics, Scientometrics and Informetrics", *Scientometrics*, vol. 52, no. 2, 291-314.

<https://www.britannica.com/topic/humanities>.

Mingers, J. and L. Leydesdorff (2015), "A Review of Theory and Practice in Scientometrics", *European Journal of Operational Research*, vol. 1, no. 246, 1-19.

Pečarić, Đ. (2013), *Scientometrics and Evaluation of Humanities and Social Sciences*, WSEAS Press.

Reale, E. et al. (2018), "A Review of Literature on Evaluating the Scientific, Social and Political Impact of Social Sciences and Humanities Research", *Research Evaluation*, vol. 24, no. 4, 298-308. Available at: doi: <https://www.10.1093/reseval/rvx025>.

Sooryamoorthy, R. (2020), *Scientometrics for the Humanities and Social Sciences*, Routledge. Available at: doi: <https://www.doi.org/10.4324/9781003110415>.

مبانی علم‌سنجی در علوم انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۱۲۷

Van den Akker, W. (2016), "Yes We Should; Research Assessment in the Humanities", *Research Assessment in the Humanities towards Criteria and Procedures*, M. Ochsner, S. E. Hug, and H. D. Daniel (eds.), 23-30, Springer Open.

